

۲۰۰ ۸۱۷۳

اعجام

اعجام

نویسنده: سنان انطون

مترجم: حسن حاتمی

نشر رهی

اعجام

اعجام

نویسنده: سنان انطون مترجم: حسن حاتمی

سرشناسه: انطون، سنان، ۱۹۶۷ - م.

Antoon, Sinan

نمان قراردادی: اعجام: روایه. فارسی

نمان: و نام پدیدآور: اعجام/نویسنده سنان انطون؛ مترجم حسن حاتمی؛ ویراستار الهام

معنی جزئی.

مشخصات نشر: تهران: نشر رهی، ۱۳۹۷.

مشخصات نشر: ۱۱۷ ص: ۵/۲۱×۵/۱۴ س.م.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۰۱۹-۶۵-۰

وضعیت مرست نویسنده: فیفا

یادداشت: کتب خان راز متر انگلیسی با عنوان "T'jaam : an Iraqi hapsody, c2007"

به فارسی برگردان شده است.

یادداشت: کتاب حاضر "نمان" خطه‌ها: حماسه‌ای عراقی "توسط نشر همان، ۱۳۹۶ (۱۳۳ ص)

فیفا دریافت کرده است.

عنوان دیگر: نقطه‌ها: حماسه‌ای عراقی.

موضوع: داستان‌های عربی -- قرن ۲۱ م.

موضوع: Arabic fiction -- Iraq -- 21th century

شناسه افزوده: حاتمی، حسن، ۱۳۶۵ - مترجم

رده بندی کنگره: ۱۳۹۷ ۶۰۳۳ الف ن / PJA۴۹۰۸

رده بندی دیوبی: ۸۹۲/۷۳۷

شماره کتابشناسی ملی: ۵۴۷۹۴۶۳

آدرس: خیابان مطهری، خیابان ترکمنستان، کوچه سپیدار، پلاک ۲، واحد ۱۳

تلفن: ۰۹۳۷۹۷۰۷۷۷۹-۸۸۴۷۲۶۶۹-۸۸۴۴۶۸۲۲

Email:nashr.rahi@gmail.com

ویراستار: الهام معینی جزئی

صفحه‌آرایی: علیرضا جزندری

طرح جلد: مرضیه مدرسی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۲۹۹-۶۵-۴

شمارگان: ۵۰۰ جلد

چاپ نخست: زمستان ۱۳۹۷

قیمت: ۲۵ هزار تومان

کلیه حقوق طبق قرارداد برای ناشر و مترجم محفوظ است.

مقدمه‌ی نویسنده

نویسنده، با به شکل جدی در اواخر دهه‌ی هشتاد در بغداد آغاز کردم. مثل هر نویسنده‌ی دیگری علاقه داشتم هر آن‌چه می‌سرودم یا می‌نوشتم منتشر و چاپ شود. اما محال بود بی‌آن دوره عموماً در اختیار فرهنگ جنگ، حزب و رثای پیشوایان در حال که نوشته‌ها و دغدغه‌های من از سرچشمه‌ای کاملاً مخالف آن محیط برمی‌خاست. یک‌بار یکی از دوستان دانشگاهی‌ام از من خواست کمی از بار نوشته‌های "غیر دوستانه‌ام" بکاهم، اما خوشحالم که تن به این خواسته ندادم و سبک نوشتارم را حفظ کردم. تنها تلاشم برای چاپ نوشته‌هایم، ارسال سه مطلب کوتاه به "روزنامه‌ی" "الجمهوریه" بود آن هم از طریق دوست شاعر (زیاد طارق العانی) که اکنون نمی‌دانم کجاست! که به من قول داد خودش متن را به دست سردبیر برساند. به دلیل سیاه بودن و این که در خدمت بسیج عمومی نبوده، فی الفور رد شد. نوشته‌ها را بعدها برای مجله‌ی "اليوم السابع" پاریسی ارسال کردم که آن را چاپ کرد و بعد از آن هم دو متن دیگر را منتشر کرد. از این موضوع خوشحال شدم اما به غیر از این دو مورد، سکوت اختیار کردم و جزو هیچ "دسته" و یا "نسب" شدم. دور از کارناوال خشونت و خون، در سکوت به خواندن و نوشتن اکتفا کردم.

موضوع جنجال برانگیز "سلطه و زبان" و تأثیر سلطه بر زبان و تلاش برای احتکار و استیلا بر آن، نه تنها از نظر تئوری بلکه تجلی آن در زندگی روزمره، تمام فکر و ذهنم را مشغول کرده بود. داستان "۱۹۸۴" جرج

اوروول را خواندم، تکانم داد و حتی من را به گریه انداخت. با وجود این که داستان سال‌ها پیش در مورد نظام‌های سلطه‌گرا و استالینی نوشته شده بود، اما احساس می‌کردم نوشته تازه و در مورد خود ماست.

خواستم رمانی درباره‌ی زشتی و جنون زندگی آن دورانمان بنویسم. در سال ۱۹۸۹ هسته‌ی اولیه‌ی آن‌چه بعدها داستان اولم را تشکیل می‌داد، در من ایجاد شد. نوشته‌ای که دانشجویی به نام فرات آن را روایت می‌کند.

در دو دهه‌ی منطقی پیش‌نویس داستان را کمی پیش بردم، اما شکل آن بر من دایره‌ساز نبود. وقتی بغداد را در تابستان ۱۹۹۱ ترک کردم، برای بردن پیش‌نویس‌هایم خطر نکرده و نوشته‌هایم همان‌جا در اتاق، میان کتاب‌هایم باقی ماند. اما من تمام جملاتم را به خاطر داشتم و مطمئن بودم که می‌توانم دوباره آن را بنویسم. عمان ایستگاه اولم در راه مهاجرت بود، چند ماهی که آن‌جا بودم پرچوب داستان را نوشتم. در آمریکا از آزادی شخصی‌ام لذت می‌بردم اما علاقه‌ام به نوشتن تغییر کرده بود. به دلایل مختلفی علی‌الخصوص بعد از شروع تحصیلات تکمیلی، نگارشم مختل شد. علاوه بر کار، پژوهش و تکالیف درسی، مسند روزنامه‌ام سخت‌گیرتر عمل می‌کرد. به جز چند شعر کوتاه در بازه‌های مختلف، ندرت یافت سال چیزی ننوشتم. ترسیده بودم و احساس می‌کردم دیگر توانایی نوشتن را ندارم. اما روح فرات به ذهنم بازگشت و ادامه دادن داستان، به بهترین هدفم تبدیل شد. بعدها فهمیدم آن روزها افسردگی و همچنین احساس یهودی‌نسبت به نوشتن و حتی به جهان هستی به سراغم آمده بود که البته این افسردگی به من کمک کرد فرات را بهتر بشناسم و دلیل علاقه‌اش به نوشته‌هایم را بفهمم. همچنین تأخیر پیش آمده باعث شد ساختار مناسب داستان را پیدا کنم و با اعتماد به نفس و قدرت بیشتری به میدان جنگ ادبیات داستانی وارد شوم.

در بهار سال ۱۹۹۹، هنگامی که در یک همایش درسی حول محور دست نوشته‌ها در دانشگاه هاروارد شرکت داشتم، داستانم به خاطر آمدن و همان لحظه ایده‌ای به ذهنم رسید. ایده را در گوش فرا می‌گذاشتم که در زندان منتظر راه فراری برای نوشتن بود، نجوا کردم. مثل پیشینیان بدون نقطه بنویسد. این گونه می‌توانست به بازجوها کمک بزند و آن‌ها را فریب دهد. بدون نقطه نویسی به او مجال می‌داد با کلمات، زبان و معانی بازی کند و سلطه فدایت و زبان و خطابه‌ی سلطه‌گران را با روشی تمسخرآمیز به چالش بکشاند. به این ترتیب پایان داستان عوض شد. همان لحظه تصمیم گرفتم باید عنوان داستان "اعجام" باشد.

با این که ترجمه‌ی اثر انزاس قیاس خوبی برای سنجش کیفیت ادبی اثر نیست اما لازم به ذکر است اعجام تاکنون به زبان‌های انگلیسی، آلمانی، نروژی، ایتالیایی و پرتغالی ترجمه شده است. مترجمان برای پیدا کردن کلمه‌ای که معنای "اعجام" را به دوش بکشد عذاب کشیدند و البته که این موضوع، امری محال به شمار می‌آید.

انتشار اعجام و دیگر داستان‌هایم باعث شد بسیاری من را نویسندگان بدانند تا شاعر. اما شعر برای من همیشه زادگاهی خواهد بود که بدان بازخواهم گشت. اگر اولین کتاب منتشر شده‌ام رمان است، ترجیح می‌دهم کتاب آخرم مجموعه شعر باشد!